

ما امروز در کشورمان به پیشرفت علم نیاز داریم

اشاره:

در تاریخ ۱۳۷۹/۱۲/۹ رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع پرشور هزاران تن از دانشجویان در دانشگاه صنعتی امیرکبیر حضور یافته و همچنین به سئوالات دانشجویان پاسخ گفتند، با توجه به اهمیت مطالب مطرح شده متن کامل سخنان ایشان و همچنین پاسخ به سئوالات دانشجویان را در این شماره برای خوانندگان عزیز مجله منعکس کرده‌ایم.
«سمیاد»

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور در جمع شما جوانان عزیز، جوانانی که بدون هیچ مبالغه و اغراقی، باید بگویم ستارگان درخشانی هستید که آسمان آینده این کشور را نور باران کرده‌اید، بسیار شیرین و زیباست. امیدوارم هر کدام از شما در طول دهها سالی که ان شاء الله در این دنیا و در این کشور و در میان مردمتان زندگی موفقی خواهید داشت، بتوانید همچنان نورانی تر، به دلها و جانهای مردم خوب این کشور مدد برسانید. برای يك مجموعه جوان، انسان نمی تواند هیچ آمیزه‌ای را زیباتر از آمیزه علم و معرفت و تحقیق و روشنفکری و دین و احساسات معنوی و شور دینی و انقلابی فرض کند.

و اما من برای این دانشگاه احترام زیادی قائلم، سابق هم به این دانشگاه زیاد رفت و آمده کرده‌ام، این جا در واقع مادر دانشگاههای صنعتی کشور است، قدیمی ترین و شاید پرکارترین دانشگاه صنعتی در دورانهای مختلف. اندکی پیش در جلسه اساتید عزیزمان، آقای رئیس محترم دانشگاه از پیشرفتها و توسعه کمی و کیفی دانشگاه در سالهای بعد از انقلاب گزارشی دادند که حقیقتاً مایه خرسندی و خشنودی است. البته من در نفس خود به این قانع نیستم، این دانشگاه و همه دانشگاههای کشور را

برخوردار از توسعه بیشتر علمی و عملی و تحقیقی آرزو می‌کنم و امیدوارم به این آرزو هم برسیم. برای شروع مطلب، بد نیست دو خاطره از این دانشگاه را برای شما عرض بکنم. البته صحبت امروز من دو بخش است. ابتدا عرایضی را عرض می‌کنم، یک بخش هم به سؤالات پاسخ خواهم داد. در بخش اول، مطالبی که عرض خواهم کرد، عمدتاً مربوط به دانشگاه و مسائل مورد علاقه دانشگاه و دانشجو خواهد بود.

آن دو خاطره مربوط به سالهای اول انقلاب است، یک خاطره مربوط به جلسات متعددی است که با جمعی از دانشجویان در این دانشگاه گذاشته بودیم.

تعدادی از آن دانشجویان الان هم هستند و بعضی از آنها جزو مسئولان کشور و از چهره‌های نسبتاً معروفند. جلساتی را گذاشته بودند و از بنده از یک طرف، و از بنی صدر- که آن وقت هنوز رئیس جمهور هم نبود- از سوی دیگر دعوت کرده بودند تا ما در باره ماهیت خط امام بحث کنیم. عده‌ای از همان روز اول منکر بودند که چیزی به نام خط امام وجود دارد: می‌گفتند خط امام چیست! برای تبیین ماهیت و حدود خط امام جلسات متعددی در این جا تشکیل شد، که برای من فراموش نشدنی است.

خاطره دیگر هم آن حرفی است که از قول بنده مکرر نقل شده است. در این دانشگاه بود که بنده آن مطلب را گفتم. در زمان ریاست جمهوری در این دانشگاه سخنرانی داشتم و به سؤالات پاسخ دادم، یکی از دانشجویان در سؤال کتبی خود از من پرسید که شما بعد از ریاست جمهوری قصد دارید چه شغلی را انتخاب کنید چون همه نوع حدسی زده می‌شد. من گفتم برای خودم شغلی در نظر نگرفته‌ام و نمی‌دانم هم چه پیش می‌آید، اما همین قدر بگویم که اگر امام من را مأمور عقیدتی سیاسی گردان انتظامی زابل بکنند و بگویند به آن جا برو، من دست زن و بچه‌ام را می‌گیرم و به زابل می‌روم و در آن جا مسئول عقیدتی سیاسی آن گردان می‌شوم، یعنی من هیچ خواسته مشخصی در این زمینه برای خودم قائل نیستم.

بنده خوشبختانه از سابق نسبت به دانشجو و فضا و محیط علمی این دانشگاه گرایش قلبی داشته‌ام، امروز هم دارم، دانشگاه بسیار خوب و مغتنمی است و امیدوارم که ان‌شالله این فرصت را پیدا کند که نقش بارز خودش را در وظایفی که بر عهده‌اش هست، همواره ایفا کند.

و اما مطلبی که می‌خواهم با شما در میان بگذارم و قبلاً می‌خواستم به برادران عزیز در جلسه اساتید این مطلب را بگویم، اما فرصت نشد، لذا آن را ابتدا عرض می‌کنم و آن این است که یکی از وظایف مهم دانشگاهها عبارت است از نواندیشی علمی. مسأله تبحر، فقط بلای محیطهای دینی و

افکار دینی نیست، در همه محیطها، تحجر، ایستایی و پابند بودن به جزمی‌گراییهایی که بر انسان تحمیل شده، بدون این که منطق درستی به دنبالش باشد- یک بلاست آنچه که برای یک محیط علمی و دانشگاهی وظیفه آرمانی محسوب می‌شود. این است که در زمینه مسائل علمی، نواندیش باشد، معنای واقعی تولید علم این است. تولید علم، فقط انتقال علم نیست، نوآوری علمی در درجه اول اهمیت است. این را من از این جهت می‌گویم که باید یک فرهنگ بشود. این نو اندیشی، فقط مخصوص اساتید نیست، مخاطب آن، دانشجویان و کل محیط علمی هم است. البته برای این نوآوری علمی- که در فرهنگ معارف اسلامی از آن به اجتهاد تعبیر می‌شود- دو چیز لازم است: یکی قدرت علمی، و دیگری جرأت علمی. البته قدرت علمی چیز مهمی است، و هوش وافر، ذخیره علمی لازم. مجاهدت فراوان برای فراگیری، چیزهایی است که برای به دست آمدن قدرت علمی لازم است، اما این کافی نیست. ای بسا کسانی که از قدرت علمی هم برخوردارند اما ذخیره انباشته علمی آنها هیچ جا کاربرد ندارد. کاروان علم را جلو نمی‌برد و یک ملت را از لحاظ علمی به اعتلاء نمی‌رساند، بنابراین جرأت علمی لازم است.

البته وقتی از علم صحبت می‌شود، ممکن است در درجه اول، علوم مربوط به مسائل صنعتی و فنی به نظر بیاید- که در این دانشگاه هم بیشتر مورد توجه است- اما من به طور کلی و مطلق این را عرض می‌کنم، علوم انسانی، علوم اجتماعی، علوم سیاسی، علوم اقتصادی و مسائل گوناگونی که برای اداره یک جامعه و یک کشور به صورت علمی لازم است، به نوآوری و نو اندیشی علمی، یعنی اجتهاد، احتیاج دارد. آن چیزی که در فضای علمی ما مشاهده می‌شود- که به نظر من یکی از عیوب بزرگ محسوب می‌گردد - این است که دهها سال است که ما متون فرنگی و خارجی را تکرار می‌کنیم، می‌خوانیم، حفظ می‌کنیم و براساس آنها تعلیم و تعلم می‌کنیم، اما در خودمان قدرت سؤال و ایجاد خدشه نمی‌یابیم. باید متون علمی را خواند و دانش را از هر کسی فراگرفت، اما علم باید در روند تعالی خود، با روحهای قوی و استوار و کارآمدی که جرأت پیشبرد علم را داشته باشند، همراه بشود تا بتواند پیش برود، انقلابهای علمی در دنیا این گونه به وجود آمده است.

عزیزان من! ما امروز در کشورمان به پیشرفت علم نیاز داریم، امروز اگر ما برای علم سرمایه گذاری و مجاهدت و تلاش نکنیم، فردای ما، فردای تاریکی خواهد بود. کسانی تلاش می‌کنند که روند کار علمی را کند یا متوقف کنند و یا مورد بی‌اعتنایی قرار بدهند، اما نه، امروز در کشور، یکی از فرایض حتمی برای این نسل- که در درجه اول هم این فریضه بر دوش شما دانشگاهیهاست؛ عبارت از تقویت بنیه علمی کشور است. ما اگر علم نداشته باشیم، اقتصادمان، صنعتمان، حتی مدیریت و مسائل

اجتماعی مان عقب خواهد ماند. امروز کسانی که دارند بر دنیا خدایی می‌کنند، آن دست‌های مرموزی که امروز اختیار منابع عظیم انسانی و مادی دنیا را در دست گرفته‌اند و همهٔ اقیانوسها و همهٔ تنگه‌های حساس دریایی زیر چشم آنهاست و هر جا می‌خواهند دخالت می‌کنند، با ابزار علم بود که توانستند بشریت را به این خاکستر نشانند، لذا برای مقابلهٔ با کار آنها، علم لازم است. اگر بخواهید از لحاظ علمی پیش بروید، باید جرأت نوآوری داشته باشید. استاد و دانشجو باید از قید و زنجیرهٔ جزمیگری تعریف‌های علمی القاء شده و دایمی دانستن آنها خلاص بشوند.

البته اشتباه نشود، من کسی را به آنارشیزم علمی و به مهمل‌گویی علمی توصیه نمی‌کنم. در هر زمینه، آن کسانی که از دانشی برخوردار نیستند، اگر بخواهند به خیال خودشان نوآوری بکنند، به مهمل‌گویی می‌افتند، ما در زمینهٔ برخی از علوم انسانی و معارف دینی داریم این را می‌بینیم، آدم‌های ناوارد بدون این که از ذخیره و سواد کافی برخوردار باشند وارد میدان می‌شوند و حرف می‌زنند و به خیال خودشان نوآوری می‌کنند، که در واقع نوآوری نیست، مهمل‌گویی است. بنابر این، در زمینهٔ مسائل علمی، من این را توصیه نمی‌کنم، باید فراگرفت، اما نباید صرفاً مصرف‌کنندهٔ فرآورده‌های علمی دیگران بود، باید علم را به معنای حقیقی کلمه تولید کرد. البته این کار، روشمندی و ضابطه لازم دارد. مهم این است که این روح نوآوری علمی در محیط دانشگاه زنده بشود و زنده بماند. البته من خوشبختانه این شوق و میل را در دانشجویان احساس کرده بودم و در اساتید هم آن را می‌بینم، اینها باید دست به دست هم بدهد و سطح علمی کشور را بالا ببرد. آن وقتی که علم با هدایت ایمان، عواطف صحیح و معرفت روشن بینانه و آگاهانه همراه بشود، معجزه‌های بزرگی می‌کند و کشور ما می‌تواند در انتظار این معجزه‌ها بماند.

من در بارهٔ تعبد علمی و تسلیم جزمی‌گری علمی در علوم مختلف شدن این اشاره را کردم. به طور علمی معتقدم که یک خود آگاهی جمعی باید در همهٔ محیط‌های علمی نسبت به فرهنگ وارداتی و تحکم آمیز و زورگویانهٔ غربی به وجود بیاید.

این مسألهٔ تهاجم فرهنگی‌ای که ما مطرح کردیم، بعضیها بشدت از آن آزرده شدند و گفتند چرا می‌گویید تهاجم فرهنگی! در حالی که تهاجم فرهنگی، وسط میدان مشغول مبارز طلبیدن است، بعضیها سعی کردند آن را در گوشه و کنار پیدا کنند! این تهاجم مخصوص برخی از پدیده‌های ظاهری و سطحی نیست، مسأله این است که یک مجموعهٔ فرهنگی در دنیا با تکیه به نفت، حق و تو، سلاح میکروبی و شیمیایی، بمب اتمی و قدرت سیاسی می‌خواهد همهٔ باورها و چارچوبهای مورد پسند خودش برای ملت‌ها و کشورهای دیگر را به آنها تحمیل کند، این است که یک کشور گاهی به تفکر

ذائقه ترجمه‌ای دچار می‌شود، فکر هم که می‌کند، ترجمه‌ای فکر می‌کند و فرآورده‌های فکری دیگران را می‌گیرد، البته نه فرآورده‌های دست اول، فرآورده‌های دست دوم، نسخ شده، دستمالی شده و از میدان خارج شده‌ای را که آنها برای یک کشور و یک ملت لازم می‌دانند و از راه تبلیغاتی به آن ملت تزریق می‌کنند و به عنوان فکر نو با آن ملت در میان می‌گذارند. این برای یک ملت از هر مصیبتی بزرگتر و سخت‌تر است.

باید مغزهای متفکر استاد و دانشجوی ما بسیاری از مفاهیم حقوقی، اجتماعی و سیاسی را که شکل و قالب غربی آنها در نظر بعضی مثل وحی منزل است و نمی‌شود در باره‌اش اندک تشکیکی کرد، در کارگاه‌های تحقیقاتی عظیم علوم مختلف حل‌جی کنند؛ روی آنها سؤال بگذارند؛ این جزئیات را بشکنند و راه‌های تازه‌ای پیدا کنند؛ هم خودشان استفاده کنند، هم به بشریت پیشنهاد کنند؛ امروزه کشور ما محتاج این است؛ امروز انتظار کشور ما از دانشگاه این است.

دانشگاه باید بتواند یک جنبش نرم‌افزاری همه‌جانبه و عمیق در اختیار این کشور و این ملت بگذارد تا آن کسانی که اهل کار و تلاش هستند، با پیشنهادها و با قالبها و نوآوریهای علمی خودی بتوانند بنای حقیقی یک جامعه آباد و عادلانه مبتنی بر تفکرات و ارزشهای اسلامی را بالا ببرند، امروز کشور ما از دانشگاه این را می‌خواهد. دانشگاه را مشغول چه کاری بکنند که دانشجو و استاد را از این راه باز بدارند؟ یقین بدانید یکی از چیزهایی که امروز مورد توجه سرویسهای اطلاعاتی است، این نکته است؛ ببیند چگونه می‌توانند دانشجوی بیدار و دانشگاه آگاه ایرانی را از آن راهی که می‌تواند به اعتلای کشور بینجامد، منصرف کنند و مانعش بشوند.

من البته در باره تفکر و فرهنگ وارداتی غرب بارها صحبت کرده‌ام؛ بعضی ممکن است این را حمل بر نوعی تعصب و لجبازی کنند؛ نه، این تعصب و لجبازی نیست. برای به زنجیر کشیدن یک ملت، هیچ چیزی ممکن‌تر و سهل‌تر از این نیست که قدرتمندان عالم بتوانند باورهای آن ملت و آن کشور را بر طبق نیازهای خودشان شکل بدهند. هر باوری که یک ملت را به اتکای به خود، اعتماد به نفس، حرکت به جلو و تلاش برای استقلال و آزادی وادار کند، دشمن خونی آن، کسانی هستند که می‌خواهند با قدرت متمرکز همه دنیا را در اختیار بگیرند و به نفع خودشان همه بشریت را استثمار کنند؛ لذا با آن فکر مبارزه می‌کنند. در نقطه مقابلش، سعی می‌کنند با راهها و شیوه‌های مختلف، افکار و باورها و جهت‌گیریهایی را در میان آن ملت ترویج کنند که به گونه‌ای بیندیشند که آنها می‌خواهند، وقتی آن طور اندیشیدند، آن گونه هم عمل و حرکت خواهند کرد؛ این یکی ابزار خیلی رایج است؛ تئوری‌سازی استعماری. این کار را از اول انقلاب در ایران کرده‌اند و الان هم دارند می‌کنند؛ در

جاهای دیگر دنیا هم انجام داده‌اند؛ مخصوص این دوران هم نیست. در قرن نوزدهم انگلیسها جنگها و لشگرکشیهای استعماری را شروع کردند؛ به آفریقا و آسیا و هند و جاهای دیگر می‌رفتند و کشورها را تصرف می‌کردند و انسانها را به بردگی می‌گرفتند، امروز دهها میلیون سیاه‌پوست آمریکایی که در آن شرایط زندگی می‌کنند، از اولاد همان بردگانی هستند که همین آفاهای متمدن قرن نوزدهم، آنها را از آفریقا و از میان خانواده‌ها و از آغوش پدر و مادرهایشان بیرون کشیدند و برای کارگری و مزدوری و نوکری به آن جا بردند این کارها جنایتهای آشکار بود. برای این که بتوانند این کارهای خلاف شرع و خلاف همه قوانین بشری را به گونه‌ای توجیه کنند، برایش تئوریهایی به اصطلاح روشنفکری و روشنفکر پسند درست می‌کردند؛ خود نام «استعمار» یکی از همین تئوریهاست، یعنی برای آبادی این مناطق می‌رویم! عیناً همین مطلب امروز در دنیا وجود دارد، کسانی که می‌خواهند بر روی زندگی و منابع انسانی ملتها کار کنند و از آن بهره برداری نمایند. یکی از کارها شان تئوری سازی برای ملت‌هاست.

من می‌خواهم محیط دانشگاه و جوان دانشجوی خودمان را توجه بدهم که مواظب تئوریهایی وارداتی غربی که هیچ هدفی جز حفظ آن روابط تحکم‌آمیز غرب با کشورهایی از قبیل کشور ما را ندارند، باشند. البته تحت نامهای مختلف خیلی حرفها زده می‌شود؟ اما هدف یک چیز بیشتر نیست. این انقلاب و این نظام و این حرکت عظیم مردمی آمده و این سلطه و اتوریتته تحکم‌آمیز غربی را در این کشور شکسته است. امروز در کشور ما ارزشهای غربی به صورت قانونی و رایج وجود ندارد امروز دادن منافع کشور به بیگانگان، یک امر مذموم محسوب می‌شود. امروز سفره‌ای را که با هزاران طمع در این کشور پهن کرده بودند، بخصوص آمریکاییها جمع شده می‌بینند؛ این برای مراکز قدرت و تسلط جهانی خسارت کمی نیست. برای برگرداندن اوضاع به صورت قبلی چه کار کنند؟ اوایل انقلاب ناشیانه آمدند و جنگ را به راه انداختند؛ ولی وقتی بینی‌شان به خاک مالیده شد، فهمیدند راهش این نیست؛ لذا به جنگ فرهنگی متوسل شدند. جنگ فرهنگی کار آسانی نیست، کار زبندگان است، لذا زبندگان می‌نشینند فکر می‌کنند و نسخه می‌نویسند و متأسفانه عده‌ای هم در داخل همانها را رله می‌کنند، آنها حرفهایی را می‌زنند، عده‌ای هم فارسی آن را می‌گویند و شکل بومی به آن حرفها می‌دهند! باید مراقب اینها بود.

من در این زمینه حرفهای زیادی با محیط دانشگاه و جوان دانشگاهی و استاد دانشگاهی دارم؛ این حرفها، حرفهای جدی است؛ باید با اینها مواجه شد. صورت مسأله را پاک کرد و رفت خاطر جمع یک گوشه نشست. بعضیها می‌خواهند صورت مسأله را پاک کنند. وقتی می‌گوییم دشمن،

می‌گویند دشمن چیست؛ وقتی می‌گوییم توطئه، می‌گویند شما بدبین هستید! نمی‌شود با پاک کردن صورت مسأله، قضیه را تمام کرد؛ قضیه که حل نمی‌شود؛ باید فکر کرد.

البته علت این که من این را با قشر دانشگاهی در میان می‌گذارم، به خاطر این است که برای دانشگاهی احترام قائلم. من ارزش دانشگاه را برای کشور با همه وجود حس می‌کنم. دانشگاه نقطه اوج خدماتی را که می‌تواند به یک کشور ارائه بشود، تأمین می‌کند؛ دانشگاه برای کشور خیلی مهم است.

البته انقلاب و دانشگاه خدمات متقابل فراوانی دارند؛ اگر بنا باشد ما فهرستی از خدمات متقابل انقلاب و دانشگاه تهیه کنیم، یک فهرست طولانی خواهد شد. دانشگاه خدمات بزرگی به انقلاب کرده است. از سال ۴۲ که نهضت اسلامی به میدان آمد، دانشگاه جزو اولین جاهایی بود که به آن پیوست البته آن روز فضای دانشگاه، فضای کاملاً نامطلوبی بود؛ اما عناصر دانشگاهی، از استاد و دانشجو، به صورت تک و در اقلیت مطلق، از فضا نهراسیدند و پاسخ دادند.

در طول دوران مبارزه، از سال ۴۲ تا ۵۷- پانزده سال- یکی از عناصر صفوف مقدم، دانشگاه بود، که بنده از نزدیک شاهد آن فعالیت بودم، الان عده‌ای هستند که تفسیرها و تعبیرهای مطلوب خودشان را ارائه می‌کنند؛ در دانشگاه نبودند، بعضی‌هاشان حتی در ایران هم نبودند؛ در اروپا از دور تماشا می‌کردند؛ گاهی حوصله تماشا هم نداشتند و از خبرها هم مطلع نبودند؛ اینها حالا می‌آیند و راجع به خدمات دانشگاه می‌گویند! مطلع نبودند که دانشجو در آن موقع چه کسی بود، چه کار می‌کرد، در دانشگاه چه کار می‌شد، و چه احساسات و چه تلاش و چه مجاهدتی وجود داشت، گفت:

مؤذن بانک بی هنگام برداشت نمی‌داند که چند از شب گذشته است

دراز شب از چشمان من پرس که یک دم خواب در چشم نگشته است

در آن دوران، ما دانشگاه را از نزدیک می‌دیدیم. وقتی که نهضت به دور افتاد، دانشگاه بتدریج گداخته شد؛ تا این که سال آخر، حضور دانشگاه خیلی از محیط‌های دیگر را تحت تأثیر و تحت الشعاع قرار داد. انقلاب هم که پیروز شد، جزو اولین کسانی که در قدم‌های اول پیروزی انقلاب نقش‌های بسیار مؤثری را بر عهده گرفتند، عناصری از دانشگاهیان بودند، که من همین امروز در بین اساتید محترمی که در جلسه حضور داشتند، ناگهان بعضی از این دوستان را دیدم و خاطراتی از همان روزهای ورود امام و نقش اینها در ذهنم زنده شد؛ در جاهایی که نه نام، نه نان و نه شهرت کاذب مطرح بود؛ فقط مجاهدت خالصانه و مخلصانه دیده می‌شد. بعد هم در دوران جنگ، سه هزار شهید دانشجو تقدیم انقلاب و اسلام می‌شود، که از این تعداد، نود نفر متعلق به دانشگاه شماس است؛ اینها

چیزهای کمی نیست؛ اینها خدمات دانشگاه است.

انقلاب هم به دانشگاه خدمات بزرگی کرد. به نظر من بزرگترین خدمت انقلاب به دانشگاه دو چیز بود: یکی این که احساس هویت مستقل ملی را به دانشگاه داد و دانشگاه را از رو به بیگانه داشتن و مجذوب و مبهوت بیگانه بودن و منفعل در مقابل بیگانه بودن نجات داد؛ قبل از انقلاب این گونه بود. دوم این که دانشگاه را با مردم آشتی داد. دانشگاه قبل از انقلاب، یک جزیره تک افتاده در میان اقیانوس خروشان مردم بود. از عناصر استثنایی استاد و دانشجوی مؤمن و متعهد و خوب که بگذریم، در آن موقع محیط غالب دانشگاه این طوری بود که اگر شما به دانشگاه وارد می‌شدید، باید به فرهنگ عمومی، به ایمان عمومی، باورهای عمومی و به دلبستگی‌های مردم پشت می‌کردید.

محیط دانشگاه برای اکثریت بزرگی از استاد و دانشجو، محیط دغدغه‌های صرفاً شخصی بود. غیر از عده‌ای که سیاسی و مبارز بودند، دغدغه سایر افراد، دغدغه‌های شخصی بود؛ دغدغه‌های اجتماعی نداشتند و دردهای جامعه خودشان را حس نمی‌کردند. مهمترین آرزو برای یک دانشجو در آن موقع این بود که بتواند وسیله‌ای به دست بیاورد و خودش را به خارج از مرزها برساند.

دانشگاه مجذوب غرب بود و نمی‌خواست نوآوری بکند؛ نه این که استاد و دانشجو میل به این معنا نداشتند. فرهنگ غالب بر دانشگاه، این فرهنگ نبود؛ فرهنگ وابستگی بود که رژیم شاه هم آن را بشدت ترویج می‌کرد. آن کسانی که در داخل دانشگاه داعیه روشنفکری داشتند، آنها هم روشنفکران مردمی نبودند، روشنفکرهای کافه‌ای و بریده از مردم بودند؛ خیلی از آنها بعد از انقلاب رفتند و الان در کشورهای اروپایی باز هم کافه‌ای‌اند و بیشترین محیطشان، محیط کافه‌هاست! دانشگاه چنین وضعی داشت. انقلاب دانشگاه را از این دو آفت بزرگ نجات داد، دانشگاه را خود اندیش، مستقل، دارای اعتماد به نفس، دارای قدرت تولید- تولید فکر و تولید علم- مرتبط با قشرهای مختلف مردم، مرتبط با فرهنگ مردمی و متصل به دلبستگی‌ها و عشق‌ها و جاذبه‌های موجود میان مردم قرار دارد؛ این اهمیت خیلی زیادی دارد.

من به شما بگویم، این دو نکته، نکات مهمی هستند که اگر از طرف بیگانگان و دشمنان خطری دانشگاه را تهدید بکند، بمباران همین دو مرکز اساسی و مهم است؛ اعتماد به نفس را از دانشگاهی بگیرند، بخواهند فکرها و تئوریهای ترجمه‌ای را وارد محیط دانشگاه کنند و به مغز دانشجو و استاد رسوخ دهند و آنها را از ایمان و دلبستگی‌های مردم جدا کنند؛ این، آن خطر اساسی است. علاج هم عبارت است از حفظ اتصال فکری با توده‌های مردم و بشدت چسبیدن و متمسک شدن به ریشه‌های اصولی انقلاب. عزیزان من! ارتباط با انقلاب را هر چه بیشتر باید مستحکم کرد. ما ملت ایران، در

محیط بین‌المللی، شأن و جایگاه و هویت خودمان را گم کرده بودیم! انقلاب این هویت و جایگاه و شأن را به ملت ایران برگرداند.

امروز تئوریسینها و تبلیغاتچیهای غربی در صددند خط ارتجاع به غرب- خط برگشت به همان تحمیل پذیری غربی- را دوباره برگردانند؛ البته همان طور که گفتم، تحت عنوان یک تئوری شبه روشنفکرانه؛ به عنوان یک حرف نو؛ تئوری جهانی شدن و تئوری تغییر گفتمان می‌گویند دانشجوی این دوره دیگر نمی‌تواند دانشجوی دوران ضد استعماری باشد، می‌گویند دوران ضدیت با استعمار و استکبار و مرگ بر استکبار گفتن، گذشته است؛ دوران عدالت خواهی و مبارزه با سرمایه داری سر آمده است؛ دوران آرمان خواهی و تبری و تولای سیاسی تمام شده است؛ گفتمان جدید دانشجویی عبارت است از گفتمان جهانی، جهانی شدن، گفتمان واقع بینی، گفتمان پیوستن به نظم نوین جهانی، یعنی سیاهی لشکر آمریکا شدن! این جهانی شدن، اسمش جهانی شدن است؛ اما باطنش آمریکایی شدن است؛ معنایش این است که ملت ایران علی‌رغم مجاهدتهایی که کرده، علی‌رغم پرچمهایی که بر قله‌های پیروزی کوبیده، علی‌رغم بیداری عظیمی که در ملتهای مسلمان به وجود آورده، باید دوباره مثل دوران قبل از انقلاب، سیاهی لشکر و عمله و ابزار تأمین منافع آمریکاییها بشود. هدف به صورت لخت و پوست کنده جز این چیز دیگری نیست؛ اما می‌خواهند در زیر نامهای زیبا- جهانی شدن و تحول و پیشرفت این هدف را پنهان کنند.

البته بیست سال است که دستگاهها و تئوریسینهای غربی دارند این حرفها را تکرار می‌کنند؛ چند سالی هم هست که در داخل کشور ما، یک عده آدمهای غافل و نادان، یا مغرض و مجذوب، با زبانهای مختلف آن حرفها را بیان می‌کنند. مسأله‌ای که برای نظام به اصطلاح لیبرال دمکراسی- نه لیبرال است، نه دمکراسی؛ یعنی نظام استکبار و استعمار جهانی- و کمپانیهای صهیونیستی و همپیمانان و همراهانشان مطرح است، هیچ چیز نیست چیز این که بتوانند از مراکز قدرت خودشان، کاملاً انحصارطلبانه و تمامیت خواهانه، کنترل همه مراکز اساسی منافع جهانی را در اختیار داشته باشند. انقلاب را به انحصار طلبی متهم می‌کند، برای این که انقلاب از سر راه انحصار طلبی آنها بر خیزد. دنیا را به عنوان دهکده جهانی معرفی می‌کنند، برای این که کدخدایی این دهکده را در اختیار بگیرند. شعار وحدت فرهنگی و جهانی‌گری فرهنگی می‌دهند، برای این که فرهنگ خودشان را بر تمام فرهنگهای عالم مسلط کنند.

در زمینه مسائل مربوط به خودشان، در زمینه فرهنگ غربی، در زمینه فرهنگهایی که زمینه‌ساز استعمار بوده اجازه کوچکترین خدشه و مناقشه‌ای در سطح بین‌المللی به هیچ کس نمی‌دهند، اما از شما

می‌خواهند که در فرهنگ و باورها و عواطف و اصول خودتان معتقد به تکثیر و چند قرائتی باشید؛ اجازه بدهید در ایمان و فکر و فرهنگ و پایه‌های مستحکم اصولی شما هر کس طبق برداشت خودش حرف بزند و اظهار کند؛ اما نسبت به خودشان چنین چیزی اجازه نمی‌دهند! هیچ کس در سطح دنیا اجازه ندارد نسبت به منافع امریکا نگاه چند قرائتی داشته باشد، هر جا منافعشان اقتضا کند، با قاطعیت وارد می‌شوند. اگر پرسند بر چه اساس وارد شده‌اید، یک مبنای فکری هم برایش درست می‌کنند! همین چند روز قبل از این، گفته شد که طرحی در کنگره آمریکا مطرح شده که رئیس‌جمهور این کشور حق داشته باشد مخالفان خودش را در هر نقطه‌ای از دنیا ترور کند! اگر پرسند چرا، استدلالی برای آن مطرح می‌کنند؛ استدلالی که توجیه‌کننده منافع امریکاست؛ اما از من و شما می‌خواهند ما هم با همان دید به آن استدلال نگاه کنیم و با همه وجود و با همه ایمان آن را قبول نماییم؛ زورگویی از این بالاتر؟!

چهار پنج سال قبل از این، در الجزایر انتخابات آزادی برگزار شد؛ اما تا دیدند این انتخابات به پیروزی چند نفری که آنها را نمی‌پسندیدند، منتهی خواهد شد، سازماندهی و کمک کردند و یک کودتای نظامی به راه انداختند و مردم را سرکوب کردند؛ همه هم در دنیا اعتراف می‌کردند که آن انتخابات آزاد بود؛ مظهري از مردم سالاری- و به قول آنها دموکراسی- بود؛ اما در عین حال کوبیدند و سرکوب کردند! اگر کسی سؤال می‌کرد چرا سرکوب می‌کنید، برایش استدلالی مطرح می‌کردند: چون اسلام گراها سرکار می‌آیند و آنها با نظرات ما در زمینه مسائل جهانی و دموکراسی مخالفند! یعنی برای خودشان پایه‌های اصولی فرهنگی و فکری را تعریف می‌کنند؛ به هیچ کس هم در دنیا اجازه نمی‌دهند که در این پایه‌ها مناقشه و خدشه‌ای بکند و حرف مخالفی بزند؛ اما پایه‌های فکری شما و اصول و مبانی و ارزشها و دلبستگیهای مستحکم و اثبات شده فکری اسلامی را مورد مناقشه قرار می‌دهند و اگر بگویند چرا، اعتراض می‌کنند: چند قرائتی است؛ لذا به پلورالیزم فرهنگی معتقد می‌شوند! اگر بگویند چرا، شما را به دگم بودن و تحجر گرایی متهم می‌کنند که چرا شما با پلورالیزم فرهنگی مخالفید؛ در حالی که خودشان در زمینه تعریف منافع و مفاهیمی که این منافع بر آن مبتنی است، به هیچ وجه معتقد به پلورالیزم نیستند و آن را قبول نمی‌کنند! اینهاست که بایستی جوان مسلمان و جوان دانشجوی، از سر آگاهی نسبت به این اهداف و مطامع فکر کند، تصمیم بگیرد، حرف بزند و اقدام بکند. عده‌ای به عنوان حرف نو، همان حرفها را به فارسی بر می‌گردانند و در باره اش حرف می‌زنند و مقاله می‌نویسند و همه ارزشهای یک انقلاب و پایه‌های مستحکم فکری یک ملت را مورد خدشه و مناقشه قرار می‌دهند؛ در حالی که اینها حرف تو نیست؛ اینها حرفهای شناخته شده است؛

منشاء این حرفها و انگیزه گویندگانشان هم معلوم است. آن کسانی که این فکر و فرهنگ را تولید کرده‌اند، برای همین مقصود بوده است که بر ملتها و کشورها و فرهنگهای دیگران مسلط بشوند؛ آیا این درست است که ما بیاییم حرف آنها را ترجمه و تکرار کنیم؟!

البته دانشگاه در این زمینه می‌تواند نقش مهمی داشته باشد. بنده طرفدار دانشگاهی هستم که اصولی، اعتلاطلب، رو به مردم، فعال و از لحاظ علمی و فکری پر نشاط باشد. هرگز من دانشگاه و دانشگاهی را به محافظ کاری و اکتفا به آنچه که امروز از فکر و فرهنگ و معرفت در دست دارند، توصیه نمی‌کنم؛ نه، دانشگاه باید دایم نردبان تعالی را طی کند و پیش برود. من معتقدم محافظه کاری و اکتفای به آنچه که داریم و نداشتن همت و بلند پروازی در همه زمینه‌های فکر و فرهنگ، قتلگاه انقلاب است. انقلاب اساساً یعنی گام بلند است، که پشت سرش باید گامهای بلند دیگری برداشته شود. باید مفاهیم را درست فهمید و دانست و با حیطة بندی درست مفاهیم باید حرکت کرد.

امروز یکی از واژه‌های رایج، واژه «اصلاح طلبی» است. من در نماز جمعه هم گفتم. بارها هم تکرار کرده‌ام؛ بنده معتقدم اصلاح طلبی جزو ذات انقلاب است؛ اصلاً انقلاب، یعنی یک حرکت بزرگ و رو به جلو، که این حرکت هرگز ایستایی ندارد و به طور دایم پیشرونده است؛ این پیشروندگی یعنی همان اصلاح طلبی. البته اگر آمریکاییها بخواهند بیایند به ما درس اصلاح طلبی بدهند و بگویند شما این کارها را بکنید تا اصلاح طلب باشید. بدیهی است که ما قبول نمی‌کنیم، زیرا آن چیزی که او اصلاح طلبی می‌داند، عین ارتجاع به گذشته است. اگر امروز به جای حکومت مردمی پر نشاط مستقل شجاع جمهوری اسلامی در این کشور، یک حکومت پادشاهی مرتجعانه مطیع غرب بود، اینها آن را اصلاح طلب می‌دانستند. آن گونه اصلاح طلبی برای خودشان خوب است. اگر آن نوع اصلاح طلبی خوب است، بروند برای خودشان عمل کنند.

اصلاح طلبی - با معنای درست این کلمه جزو لاینفک انقلاب است و یک دانشجوی مسلمان نمی‌تواند اصلاح طلب نباشد اصلاح طلبی یک پز سیاسی نیست؛ از این به عنوان یک پز سیاسی و وسیله‌ای برای جذب دل این و آن نباید استفاده کرد؛ از آن برای موجه کردن چهره نباید استفاده کرد. اصلاح طلبی، یک تکلیف و یک مجاهدت است. دولت و ملت موظفند اصلاح طلب باشند؛ البته اجازه ندهند که اصلاح طلبی را دیگران برای آنها تعریف کنند؛ خودشان باید اصلاح خودشان را بشناسند، جستجو کنند، تشخیص بدهند و تعریف کنند.

نقطه مقابلش هم اصلاح طلبی آمریکایی و اصلاح طلبی بیگانه پسند است. یکی از حرفهایی که امروز محور جنگ روانی دشمن است که لازم است آن را بگوییم - این است که می‌گویند نسل سوم

انقلاب از ایده‌های انقلاب جدا شده است! بعد به دنبالش یک فلسفه هم می‌گذارند- مثل همه فلسفه‌های قلابی و دروغین و جعلی که فقط برای توجیه یک حرف دروغ و غلط درست می‌کنند تا کسی جرأت نکند بگوید این حرف غلط است؛ می‌گویند این حرف متکی به یک فلسفه است! آن فلسفه چیست؟ آن فلسفه این است که همواره در همه انقلابها، نسل سوم از آن انقلاب رو برگردانده‌اند؟ حرف دروغ، حرف غلط، حرف چرند! کلام انقلابها را می‌گویید؟ در سال ۱۸۷۹ در فرانسه انقلاب شده، اما نه نسل سوم، نه نسل دوم، بلکه همان نسل اول انقلاب برگشتند! بعد از چهار، پنج سال، یک حرکت علیه انقلابیون اول به وجود آوردند و سه، چهار سال قدرت را قبضه کردند؛ باز بعد از چهار پنج سال علیه آنها فعالیت شد؛ به سال ۱۸۰۲ که رسید، آن چنان ماهیت این انقلاب دگرگون شده بود که کسی مثل ناپلئون توانست بیاید و تاج پادشاهی را روی سرش بگذارد! یعنی کشوری که علیه سلطنت مبارزه کرده بود و لویی شانزدهم را زیر گیوتن گذاشته بود، بعد از ده، دوازده سال وضعش به گونه‌ای شد که ناپلئون بناپارت آمد و تاج شاهی را بر سرش گذاشت و خودش را امپراتور نامید و سالها هم در آن کشور حکومت کرد؛ بعد هم نزدیک هشتاد سال رژیمهای سلطنتی- البته سلطنتهای گوناگون و سلسله‌های مختلف- در فرانسه پابرجا بود که دائماً در حال جنگ و ابتذال و فساد بودند! آن انقلاب به نسل سوم که هیچ، به نسل دوم هم نرسید؛ چون پایه‌های انقلاب، پایه‌های سستی بود. امروز بعد از گذشت دو قرن، بعضیها در جمهوری اسلامی خجالت نمی‌کشند؛ می‌آیند ایده‌هایی که در زمان خودش یک انقلاب را نتوانسته بود به سامان برساند، با تیر درشت به انقلابیون ایران تقدیم می‌کنند، انقلابیونی که نتوانسته‌اند عظیم‌ترین انقلاب را با پایه‌های مستحکم به وجود بیاورند و سالهای متمادی آن را در مقابل طوفانی حفظ کنند.

انقلاب اکبر شوروی هم به نسل سوم نرسید. هنوز شش، هفت سال از پیروزی انقلاب نگذشته بود که استالینسم سرکار آمد؛ استالینی سرکار آمد که امروز در دنیا هر کس را بخواهند به گردن کلفتی و زورگویی و ظلم و بی‌ملاحظگی و دوری از انسانیت متهم کنند، به استالین تشبیه می‌کنند! درست هم هست؛ استالین واقعاً مظهر این صفات بد بود. حکومت به اصطلاح کارگری که برای طبقات ضعیف تشکیل شده بود، به حکومت استبداد مطلق فردی تبدیل شد! استالین حتی به حزب کمونیست هم که در نظام شوروی همه‌کاره بود، اجازه نمی‌داد که در زمینه‌هایی تصمیم‌گیری کند. با آن وضعیت خشن و عظیم. استالین یک حکومت مطلقه سی و چند ساله را ادامه داد؛ هیچ کس هم جرأت نداشت اعتراض کند. شاید شما ماجرای آن تبعیدهای عجیب را شنیده باشید.

اولین کتابی که بعد از فروپاشی حکومت شوروی در تشریح اوضاع اختناق‌آمیز دوران اتحاد

جماهیر شوروی منتشر شده، یک رمان است - الان اسمش یادم نیست - دو جلدش به فارسی ترجمه شده که من آن را خوانده‌ام؛ خیلی هم قشنگ نوشته و اوضاع آن زمان را تشریح کرده است؛ این تازه مربوط به اوضاع بعد از استالین است که وضعیت کاملاً فرق کرد، اما روش آن استبداد باقی ماند. بنابراین این مسأله نسل دوم و سوم و این حرفها نبود؛ همان اوایل کار، همه چیز از دست رفته بود.

این کدام فلسفه است، با کدام انقلاب تطبیق شده و در کجا تجربه شده که نسلهای سوم انقلاب، از انقلاب بر می‌گردند؟ نخیر، این بسته به این است که ایده آن انقلاب چه باشد. اگر ایده‌های یک انقلاب بتواند نسل دوم و سوم و دهم را به خاطر اصالت و صحت خود قانع کند، آن انقلاب عمر ابدی خواهد داشت. ایده‌های انقلاب اسلامی، ایده‌هایی هستند که عمر ابد دارند. عدالتخواهی هیچ وقت کهنه نمی‌شود؛ آزادی خواهی و استقلال خواهی هیچ کهنه نمی‌شود؛ مبارزه با دخالت بیگانگان هیچ وقت کهنه نمی‌شد؛ اینها چیزهایی است که همیشه برای نسلها جاذبه دارد. تئورسینهاشان نشستند، یافتند، ساده لوحها هم در این جا باور کردند؛ گفتند نسل سوم انقلاب ایده‌ها را پس می‌زند و چون جاذبه‌های انقلاب کم می‌شود، ما نمی‌توانیم برویم انقلاب را از دست انقلابیون خارج کنیم و به دست خودمان بگیریم! «خودمان» یعنی چه کسانی؟ یعنی آن کسانی که قبل از انقلاب، سالها بر این کشور مسلط بودند! من می‌گویم این فکر، بسیار ساده لوحانه و ابلهانه است. مطمئن باشند همان شور و هیجان و ایمان و عواطفی که در نسل جوان آن روز وجود داشت و توانست آن کار را بکند، در این نسل جوان هم موجود است. بدانند هر سنگی به سمت انقلاب پرتاب کنند، کمانه می‌کند و به سر و روی خودشان برمی‌گردد. انقلاب کهنه نمی‌شود و آتش آنگاه که با انبار پنبه پوسیده آنها درگیر شود، هم تازه خواهد بود و خواهد سوزاند.

و اما در خصوص دانشگاه، من معتقدم که دانشگاه پایگاه اصلی انقلاب بوده و باز هم خواهد بود. نسل جوان دانشجو اجازه نخواهد داد که دانشگاه خانه امن دشمنان این ملت و فریب خوردگان بیگانه بشود. یک روز محاسبات غلطی کردند، از دست خود دانشجوها تو دهنی خوردند. امروز هم مثل این که باز عده‌ای دوباره می‌خواهند همان محاسبات غلط را بکنند، ولی مطمئن باشند که از دست خود دانشجوها باز هم تودهنی خواهند خورد.

البته من معتقدم که دانشگاه خودکفاست و به تزریق نیروی کمکی از بیرون احتیاج ندارد امتیازی که دانشگاه سال ۷۹ بر دانشگاه سال ۵۹ دارد، این است.

امروز نسل اساتید هم همان نسل مؤمن و متعهدی است که ما آن را در سال ۵۹ خیلی کم داشتیم؛ نمی‌گویم نداشتیم، اما خیلی کم داشتیم. امروز بحمدالله دانشگاههای ما از استاد مؤمن، از دانشجوی

مؤمن و از مدیران مؤمن سرشار است، بنابر این من از دانشگاهها نگرانی ندارم. البته به شما دانشجویها می‌گویم، سنگربان این سنگر شمائید؛ مواظب باشید خاکریزها تان سست نشود؛ دائم خاکریزها را ترمیم کنید خاکریزها، خاکریزهای فرهنگی و فکری است؛ اینها را ترمیم کنید. خودسازی فکر و اخلاقی و انقلابی درونی دانشجویان یک فریضه است - چه هر دانشجویی نسبت به خودش، چه به معنای درون دانشگاه و محیط دانشگاه - این خودسازی، همان ترمیم خاکریزها و سنگرهاست.

امروز در دانشگاه بحث آزادی خیلی تکرار می‌شود بعضی می‌گویند آزادی دادنی نیست، گرفتنی است، من می‌گویم، آزادی هم «دادنی» است، هم «گرفتنی» است، هم آموختنی است. «آزادی دادنی است» یعنی چه؟ یعنی مسئولان حکومتها اجازه ندارند، حق طبیعی آزادی - یعنی آزادیهای قانونی - را از کسی سلب کنند. البته این لطفی نیست که حکومتها می‌کنند، باید آزادی را بدهند و این یک وظیفه و تکلیف است. «آزادی گرفتنی است»، یعنی هر انسان آگاه و با شعوری در جامعه باید با حق آزادی و حدود خودش آشنا باشد و آن را مطالبه کند و بخواهد. و اما «آزادی آموختنی است»، یعنی آزادی آداب و فرهنگی دارد که باید آن را آموخت. بدون فرهنگ و ادب آزادی، این نعمت بزرگ برای هیچ کس و هیچ جامعه‌ای - آن چنان که شایسته است - فراهم نخواهد شد. اگر در جامعه ادب آزادی وجود نداشته باشد و افراد چگونگی استفاده از آن را ندانند، مطمئن باشند آزادی را - که برای یک جامعه فعال و کوشا و پیشرو یک ضرورت است - از دست خواهند داد و از نظر اسلام این برای یک جامعه فاجعه است. آزادی که از دست برود، فاجعه است. از نظر اسلام هر نوع استبداد و دیکتاتوری - چه دیکتاتوری فردی، چه دیکتاتوری دسته جمعی؛ دیکتاتوری دسته جمعی هم مثل دیکتاتوری فردی است. فرقی نمی‌کند؛ دیکتاتوری حزبی هم مثل دیکتاتوری فردی است؛ گاهی بدتر هم هست - و این که یک نفر بخواهد با رأی برخاسته از نفسانیات خویش سرنوشت مردم را به دست بگیرد، مردود است و اگر در جایی پیش بیاید فاجعه است. اگر ندانیم چگونه باید با آزادی معامله کنیم و فرهنگ و ادب آزادی را بشناسیم، این طوری خواهد شد، عده‌ای می‌خواهند این طوری بشود عده‌ای می‌خواهند با آشنا نبودن ما با فرهنگ آزادی، هرج و مرج به وجود بیاورند تا مردم تشنه یک استبداد قدرتمند بشوند. در بعضی از جوامع، کار هرج و مرج و اغتشاش و بی‌انتظامی و بی‌انضباطی به جایی می‌رسد که مردم آرزو می‌کنند کاش آدم مستبد و قلدری بیاید و نظم را برقرار کند؛ عده‌ای می‌خواهند کار این جامعه را به آن جا بکشاند؛ به قدری از آزادی بد و غلط استفاده کنند و غیر متعهدانه با افکار و احساسات و ایمان و با دلبستگیهای مردم و نیازهای جامعه بازی کنند تا جامعه را به خروش بیاورند. اینها دشمنان آزادی اند. آزادی را نباید بدنام کرد؛ از آزادی نباید

دشمنه‌ای ساخت و سینه‌حافظان آزادی را هدف قرار داد؛ با آزادی نباید بازی کرد. آن کسانی که نام آزادی را می‌آورند، ولی به فرهنگ آزادی مطلقاً پایبند و متعهد نیستند، به آزادی ضربه می‌زنند؛ اینها طرفدار آزادی نیستند؛ اینها به آزادی خیانت می‌کنند. آزادی نباید وسیله‌ی قانون شکنی و تیشه زدن به ریشه‌ی نظام جمهوری اسلامی باشد. در شرق و غرب عالم، هیچ نظامی کسانی را که تیشه برمی‌دارند و به ریشه‌ی آن نظام می‌زنند، پذیرایی نمی‌کنند؛ اما جمهوری اسلامی این کرامت را کرد. مدتی طولانی کسانی به نام آزادی، با ایمان و دلبستگیهای مردم هر کار می‌خواستند کردند؛ جمهوری اسلامی هم - حالا به هر دلیلی - سکوت کرد؛ نظام هم تحمل و به تعبیری کرامت کرد.

من به عنوان خدمتگزار شما و برادر مجموعه جمع حاضر و به عنوان کسی که دلبسته و علاقه‌مند به حیثیت شماست و مجموعه دانشجویها را دوست می‌دارد، به شما عرض بکنم، جمهوری اسلامی و مسؤولان آن بعد از این نه حق دارند و نه تصمیم دارند که در مقابل کسانی که می‌خواهند با شعار آزادی علیه منافع مردم، علیه خود آزادی و علیه سرنوشت این ملت اقدام و حرکت کنند. مماشات بکنند. در محافل خودشان نشستند و گفتند ما می‌خواهیم براندازی قانونی کنیم! چیز عجیبی است! ما چیزی به اسم براندازی قانونی نمی‌شناسیم. هر حرکت و تلاشی که به قصد براندازی صورت بگیرد. شروع به محاربه است؛ این مخصوص ما هم نیست؛ ما که این همه دشمن و معاند داریم و این گونه در دنیا محاصره اقتصادی و تبلیغاتی شده‌ایم، باید بیشتر به فکر باشیم؛ اما دیگران هم همین طور فکر می‌کنند.

ما از اول انقلاب دو گونه انقلابی داشتیم و انقلابیون ما دو گونه نقش ایفا کردند؛ بعضی از انقلابیون، انقلابیون مثبت بودند؛ بعضی از انقلابیون هم انقلابیون منفی بودند. در اوایل انقلاب اسلامی منفی به آن انقلابی می‌گفتم که از میدان کار و تلاش و حرکت، آن جایی که در دسری داشت، عقب می‌کشید؛ انقلابی بود، اما انقلابی و جاهت طلب و راحت خواه انقلابی‌ای که می‌گفت من مبارزه‌ام را قبل از انقلاب کرده‌ام، حالا دیگر می‌خواهم احترام بشوم. بنابر این، چنین کسانی به میدان خطر و در دسر و آن جایی که چهار نفر آدم از انسان گله‌مند می‌شوند، وارد نمی‌شدند.

یک عده هم انقلابی مثبت بودند، حاضر بودند آبرویشان را هم خرج کنند: آن جایی که فکر می‌کردند وجود آنها می‌تواند کمکی بکند، با همه وجود حاضر بودند؛ اگر جبهه بود، یک طور؛ اگر دانشگاه بود، یک طور؛ اگر میدان فرهنگی یا سیاسی بود، وارد میدان می‌شدند. انقلابی منفی، خودش را از کار کنار می‌گیرد؛ اما اگر یک وقت کاری هم به دستش افتاد، مثل آدمهایی که هیچ کاری در دستشان نیست، حالت منفی بافی و شکل اپزسیون به خودش می‌گیرد؛ کانه در هیچ کاری

مسئولیت ندارد! انقلابی مثبت حتی اگر هیچ‌کاره هم باشد، خودش را مسئول‌ترین افراد می‌داند و وارد میدان می‌شود.

من می‌خواهم به شما عرض کنم، عزیزان من! جوانها! انقلابی مثبت باشید دانشگاه باید انقلابیون مثبت پرورش بدهد؛ این ملت و این تاریخ به شما نیاز دارد باید خودتان را آماده کنید. اگر شما در میدان باشید، این کشور آینده بسیار درخشانی در انتظارش هست. ما امروز از لحاظ بعضی از امتیازات در دنیا بی‌نظیریم؛ از لحاظ بعضی از امتیازات هم کم‌نظیریم، ما از لحاظ موقعیت سوق الجیشی، از لحاظ ارتباط و اتصال این دو بخش عالم و از لحاظ وقوع در منطقه‌ای که از لحاظ اقلیمی دارای شرایط بسیار متنوعی است و برای انواع و اقسام کار آماده است، جزو کشورهای کم‌نظیریم. از لحاظ بعضی از منابع در دنیا بی‌نظیریم، حداقل از لحاظ اجتماع این همه منابع گوناگون زیرزمینی در دنیا بی‌نظیریم؛ نفت و گاز و امثال این منابع از یک طرف، منبع نیروی انسانی از طرف دیگر، ما این همه جوان داریم، آن هم نه جوان گیج بی‌استعداد، نه جوان ایرانی، جوان با استعداد و هوشیار و آگاه است.

اگر ملت و دولت با همکاری هم، امید به آینده، با اتحاد و همدلی، با دور ریختن بعضی از حرفهایی که دشمن می‌خواهد بزور در مغز این ملت تزریق کند، وارد میدان بشوند- کما این که الحمدلله وارد میدان هستند- و تلاششان را منسجم‌تر کنند، شما بدانید در آینده نه چندان دوری- که شما قطعاً آن آینده را خواهید دید- کشور ما به اوج اعتلاء خواهد رسید؛ این حق و سهم ما از امکانات بشری دنیاست ما استعداد داریم، ما تاریخ داریم، ما در قرن چهارم هجری- یعنی قرن دهم میلادی- دوران شکوفایی داشتیم. می‌دانید که قرن دهم میلادی، تقریباً قرن آغاز قرون وسطای معرف اروپاست که شش، هفت قرن هم طول کشیده است. البته قرون وسطی از قرن دهم هم شروع نشده است- قبل از آن شروع شده بود- اما قرن دهم اوج تاریکی اروپاست. می‌دانید قرن دهم میلادی و قرن چهارم هجری در ایران شما و در محیط اسلامی چه خبر بود؟ قرن چهارم هجری، قرن شکوفایی علم و فلسفه در کشور شما و در دنیای اسلام است؛ قرن ابن سینا؛ قرن فارابی، قرن رازی؛ قرن حکمای بزرگ الهی؛ قرن شخصیهایی که بعضی از آثار علمی آنها دنیا را تا همین روزهایی که من و شما داریم زندگی می‌کنیم، هنوز در تسخیر خود دارد. امروز ایران بلاشک از دورانی که ابن سینا و فارابی و خوارزمی و رازی و شیخ طوسی و سایر دانشمندان را پروراند، برای پرورش چنین شخصیهایی بزرگی به مراتب آماده‌تر است. چرانمی خواهند بگذارند؟ اگر آنها نمی‌خواهند بگذارند، چرا من و شما تسلیم بشویم؟ چرا من و شما طبق میل آنها عمل کنیم؟ چرا باید جوان یا سیاستمدار یا

فرهنگی ایرانی درست همان کاری را بکند که طراحان سیاسی امریکا و صهیونیستها و دیگران برای تسلط مجدد خودشان بر ایران به آن احتیاج دارند؟ این ننگ است! هیچ کس هم نفهمد، در دل خودمان ننگ است.

باید محصول دانشگاه‌های ما، انقلابی مثبت، انقلابی فعال، انقلابی مسئول، انقلابی متعهد و امیدوار باشد؛ که من امیدوارم چنین هم باشد. من به محیط دانشگاه‌ها که نگاه می‌کنم - از جمله همین محیط این دانشگاه عزیز - همین را مشاهده می‌کنم.

نکته آخر مربوط به دانشجویان المپیادی و دانشجویان برجسته علمی است که در این دانشگاه و بعضی دانشگاه‌های دیگر هستند. من دو نکته را راجع به اینها بگویم: نکته اول این است که دولت و مسئولان باید قدر اینها را بدانند و برایشان امکانات فراهم کنند. برجسته‌های ذهنی و فکری فقط هم آنها نیستند؛ در میان دانشجویان و اساتید جوان غیر جوان زیادی داریم که این گونه‌اند - که در امتحانها و تجربه‌ها و مسابقه‌های گوناگون، این برجستگی کاملاً آشکار شده است - دولت باید قدر اینها را بداند و وسایل را برای پیشرفت علمی اینها فراهم بکند تا نیازی احساس نکنند که از محیط خودشان دور بشوند.

نکته دوم این است که خود آنها این ضریب هوشی و حافظه و استعدادشان را ملی بدانند؛ اینها ثروتهای ملی است؛ ثروتهای شخصی که نیست؛ از آن برای کشور و ملت و خانواده‌شان استفاده کنند؛ اینها امانت و سرمایه‌های خداداد است؛ ملک خصوصی نیست. نگویند دولت به ما نرسید؛ اگر هم دولت نرسیده باشد، این عذر نمی‌شود. این را گفتم تا این جوانهای خوبی که ان‌شالله پانزده سال، بیست سال دیگر چهره‌های علمی برجسته‌ای خواهند شد، حرف امروز ما یادشان باشد.

* پرسش و پاسخ؟

● نظر شما در باره نشریات و مطبوعات چیست؟ آیا نحوه برخورد قضایی را تأیید می‌کنید؟
□ این سؤال را خیلی از من می‌پرسند. پاسخ من این است: من مطبوعات را یک پدیده ضروری و لازم و اجتناب‌ناپذیر برای جامعه خودمان و هر جامعه‌ای که بخواهد خوب زندگی کند، می‌دانم. برای مطبوعات هم سه وظیفه عمده قائلم: وظیفه نقد و نظارت، وظیفه اطلاع رسانی صادقانه و شفاف، وظیفه طرح تبادل آراء و افکار در جامعه. معتقدم که آزادی قلم و بیان حق مسلم مردم و مطبوعات است؛ در این هم هیچ تردیدی ندارم و این جزو اصول مصرحه قانون اساسی است. معتقدم اگر جامعه‌ای مطبوعات آزاد و دارای رشد و قلمهای آزاد و فهمیده را از دست بدهد، خیلی چیزهای

دیگر را هم از دست خواهد داد. وجود مطبوعات آزاد، یکی از نشانه‌های رشد یک ملت و حقیقتاً خودش هم مایه رشد است؛ یعنی از یک طرف رشد و آزادگی ملت، آن را به وجود می‌آورد؛ از طرف دیگر، آن هم به نوبه خود می‌تواند رشد ملت را افزایش بدهد. البته معتقدم در کنار این ارزش، ارزشها و حقایق دیگری هم وجود دارد که با آزادی مطبوعات و آزادی قلم، آن ارزشها نباید پامال بشود.

هنر بزرگ این است که کسی بتواند هم آزادی را حفظ کند، هم حقیقت را درک کند. هم مطبوعات آزاد داشته باشد، هم آن آسیبها دامنش را نگیرد، باید این‌گونه مشی کرد. در مورد برخورد قضایی باید بگویم، در کار دادگاه و حکم قضایی هیچ کس - که این شامل بنده هم می‌شود - نه حق دارد دخالت کند و نه دخالت می‌کند.

قاضی باید بتواند آزادانه تصمیم بگیرد. نباید فشاری علیه و له قاضی وجود داشته باشد؛ علیه این حکم یا آن حکم نباید فشاری وجود داشته باشد؛ علیه قاضی نباید جو سازی بشود؛ قاضی باید بتواند فارغ از فشار جو، طبق قانون حکم صادر کند. بنابراین دخالت نباید بشود و تا آن جایی که من اطلاع دارم، در کار دادگاههای مربوط به نشریات، دخالتی هم نشده است، من معتقدم که نظارت بر مطبوعات، یک وظیفه و یک کار لازم است، این نظر قانون اساسی و قانون مطبوعات و قانون عادی هم هست. بدون نظارت، یقیناً خواسته‌ها و مصالح ملی از مطبوعات تأمین نخواهد شد. بعضیها خیال می‌کنند که افکار عمومی، منطقه آزاد و بی‌قیدوبندی است که هر کار خواستند، با آن بکنند. افکار عمومی موش آزمایشگاهی نیست که هر کس هر کار خواست، بتواند با آن بکند. با تحلیلهای غلط و شایعه‌سازی و تهمت و دروغ، به ایمان و عواطف و باورها و مقدسات مردم آسیب می‌زنند؛ این که درست نیست؛ بنابر این نظارت لازم است تا این کارها نشود؛ این یک وظیفه است و اگر انجام نگیرد، جای سؤال دارد که چرا انجام نمی‌گیرد. چه کسی موظف است؟ در درجه اول دستگاههای دولتی و بعد دستگاههای قضایی اگر دستگاههای دولتی وظیفه خود را انجام بدهند، نوبت به دستگاه قضایی نمی‌رسد. اگر دستگاههای دولتی به هر دلیلی نتوانستند کاری را که بر عهده آنهاست، انجام بدهند، قاضی باید وارد میدان بشود. قاضی هم مثل داور است؛ از قاضی نباید انتظار داشت که حکم نکند. یک داور در میدان ورزش، به بازیکن خطا کار تذکر می‌دهد و اخطار می‌کند؛ اگر تذکر فایده‌ای نکرد، به او کارت زرد نشان می‌دهد، اگر فایده‌ای نکرد، کارت قرمز نشان می‌دهد. آن کسی که به او تذکر می‌دهند، اما قانع نمی‌شود و عمل نمی‌کند؛ دوباره تذکر می‌دهند، فایده‌ای نمی‌کند؛ کارت زرد نشان می‌دهند، فایده‌ای ندارد؛ طبیعی است که قانون کارت قرمز به او نشان می‌دهد؛ چاره‌ای نیست. از

قاضی اصلاً نباید شکوه داشت آن کسی که غیر مسئولانه می‌خواهد هدایت افکار مردم را به دست بگیرد، صلاحیت این کار را ندارد. افکار عمومی باید با مطبوعات هدایت بشوند. اگر کسی غیر مسئولانه و خدای نکرده مغرضانه بخواهند این هدایت را در دست بگیرد، یقیناً خطا خواهد کرد. هیچ کس به راننده مست و خواب آلوده اجازه رانندگی نمی‌دهد. اگر اجازه رانندگی هم بدهند، شما سوار ماشین او نمی‌شوید.

آن کسی که قلم به دست می‌گیرد، باید تقوا، صداقت، عفاف و انصاف نسبت به دیگران جزو طبیعت ثانوی اش بشود. من در صحبتی که اوایل امسال کردم، گفتم که بعضی از روزنامه‌ها پایگاه دشمنند؛ بعضیها تعجب کردند! من اخیراً شنیدم که اسناد سازمان سیا در خصوص نقش آن سازمان در مطبوعات قبل از ۲۸ مرداد منتشر شده است. البته من خودم آن را ندیدم؛ اما آنچه که نقل کردند، خیلی جالب است؛ نشان می‌دهد که چه روزنامه‌هایی با پول و هدایت و تغذیه سازمان سیا برای زمینه‌سازی کودتای ۲۸ مرداد در همین تهران پخش می‌شد. البته در جاهای دیگر هم نمونه‌هایش را دیده‌ایم؛ در شیلی دوران سالوادور آلنده، یکی از نقشهای مهم را روزنامه‌ها داشتند؛ برای این که حکومت دو ساله آلنده را ناموفق جلوه بدهند و تمام افکار را علیه او بسیج کنند و بالاخره آن بلا را بر سرش بیاورند. البته آن روز کسی اعتراف نکرد؛ اما بعد همه فهمیدند که چه کسانی بوده‌اند و آنهایی که بر سر کار آمدند، انگیره‌هاشان چه بود و از کجا دستور گرفته بودند و آنهایی که زمینه‌سازی کردند، چه کسانی بودند. نمی‌شود صبر کرد تا فاجعه اتفاق بیفتد، بعد آن را کشف بکنیم. امروز باید دید و با چشم باز حرکت کرد.

● آیا نهادها و دستگاههای مربوط به رهبری تحت نظارت و بازرسی هستند یا فوق نظارتند؟ آیا نمایندگان شما در نهادها و استانها نظارت می‌شوند؟

□ من عرض می‌کنم، هیچ کس فوق نظارت نیست؛ خود رهبری هم فوق نظارت نیست، چه برسد به دستگاههای مرتبط با رهبری؛ بنابراین همه باید نظارت بشوند. نظارت بر آن کسانی که حکومت می‌کنند - چون حکومت به طور طبیعی به معنای تجمع قدرت و ثروت است؛ یعنی اموال بیت‌المال و اقتدار اجتماعی و اقتدار سیاسی در دست بخشی از حکام است - برای این که امانت به خرج بدهند و سوء استفاده نکنند و نفسشان طغیان نکند، یک کار لازم و واجب است و باید هم باشد. البته این تقسیم‌بندی - نهادهای زیر نظر رهبری و نهادهای غیر زیر نظر رهبری - تقسیم‌بندی غلطی است؛ ما چنین چیزی نداریم. طبق قانون اساسی، سه قوه مجریه و قضائیه و مقننه زیر نظر رهبری اند؛ دستگاههای دیگر هم همین طورند. زیر نظر رهبری بودن به معنای این نیست که رهبری، دستگاهی را

مدیریت می‌کند؛ اما به هر حال فرقی نمی‌کند؛ لازم است نظارت بشوند. البته نظارتها در کشور ما متأسفانه هنوز تخصصی، علمی و کارآمد نیست؛ در مواردی، بیطرفانه هم نیست؛ این را بایستی اعتراف کنیم. البته همه نهادهای دولتی و عمومی باید از محاسبه باکی نداشته باشند. گفت: «آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است». حسابشان را پاک کنند تا از محاسبه باکی نداشته باشند. بنابراین این طور نیست که دستگاههای مربوط به رهبری از نظارت معاف باشند نه، به نظر ما بازرسیها لازم است؛ الان هم هستند و نظارت هم می‌شوند. البته معنای این حرف این نیست که هیچ خطایی اتفاق نمی‌افتد؛ اما بنا بر مسامحه کردن و اجازه خطا دادن نیست.

● شما از چه کانالهایی و چگونه در جریان امور و مسائل جامعه قرار می‌گیرند؟ آیا همه چیز را به شما می‌گویند؟

□ من از طرق رسمی و غیر رسمی سعی می‌کنم با واقعیات در تماس باشم گزارشهایی که به من داده می‌شود، بسیار متنوع است؛ هم گزارشهای دستگاههای مختلف اطلاعاتی است - چه اطلاعات مربوط به وزارت اطلاعات، چه آنچه مربوط به اطلاعات نیروهای مسلح است، چه آنچه که مربوط به بعضی از دستگاههای خبررسانی دستگاههای دولتی است - هم بخشی از دفتر ماکارش اطلاع رسانی است؛ مثل دفتر ارتباط مردمی و دفتر بازرسی، که اینها از طریق نامه و تلفن مرتباً با مردم در تماسند؛ با اشخاص و تپهای مختلف اجتماعی هم ملاقاتهای فراوانی دارم و نامه هم زیاد دریافت می‌کنم. به هر حال گوش من، گوش فعالی است، اما در عین حال مدعی نیستم که همه چیز را می‌دانم ممکن هم نیست که همه چیز را بدانم؛ البته ممکن است چیزهایی را بدانم و چیزهایی را هم ندانم. معتقدم که برای یک مسئول در دستگاه حکومتی - اعم از مسئولیتی که بنده دارم یا مسئولیتی که دیگر مسئولان دارند - انقطاع از واقعیات و دوری از مردم، عامل انحطاط است؛ معتقدم که یک مسئول نباید اجازه بدهد که از واقعیات جامعه و از خیرهایی که در جامعه جاری است، دور بماند. البته انقطاع از مردم - که در تعبیر امیرالمؤمنین احتجاج از مردم است؛ یعنی حجاب داشتن و با مردم هیچ مواجه نشدن - چیز خیلی خطرناکی است.

حضرت به مالک اشتر فرموده‌اند؛ «فَلِّئِمْ بِالْأُمُورِ»؛ به خاطر احتجاج از مردم، آگاهی انسان از همه چیز کم می‌شود. البته من به خانه‌های اشخاص هم می‌روم. یکی از کارهایی که بحمدالله من از اوایل ریاست جمهوری تا حالا انجام داده‌ام - البته گاهی بیشتر است، گاهی کمتر. این است که به منازل اشخاصی از آحاد و توده‌های مردم می‌روم، روی فرششان می‌نشینم، با آنها حرف می‌زنم و زندگیشان را از نزدیک لمس می‌کنم. البته به شما عرض بکنم، اطلاع از مردم، یک بخش از اطلاع

است؛ بخش دیگرش اطلاع از دشمن است کسی از من نپرسید که شما از دشمن هم اطلاعی دارید یا نه. ولی من خودم عرض می‌کنم بله، بنده از دشمنها هم بی‌اطلاع نیستم خیلیها خیال می‌کنند که ما گاهی تیر به تاریکی می‌اندازیم و از دشمن صحبت می‌کنیم؛ نه، تیر به تاریکی انداختن نیست؛ می‌دانیم و حس می‌کنیم که دشمن حضور دارد. اتفاقاً همین چند روز قبل بعضی از مطبوعات آمریکا خبر از اظهارات رئیس سازمان سیا دادند که در بعضی روزنامه‌های ما هم منعکس شد او گفته بود ما در فلان تعداد کشور - از جمله ایران راهم اسم آورده بود - مأموران سازمان خودمان را فعال کرده‌ایم که زبان مادریشان، زبان آن کشورهاست بعد به خصوص اسم ایران را آورده بود گفته بود ما مأمورانی داریم که زبان مادریشان فارسی است و متوسط سنی شان هم سی سال است. ممکن است برای بعضی این سؤال پیدا بشود که چرا این حرفها را می‌گویند. وقتی اطلاعاتی زیاد و سر ریز می‌شود، برای صاحب آن اطلاعات اهمیتش کم می‌شود؛ لذا از گوشه و کنار حرفها خیلی چیزها می‌شود فهمید، بله ندیدن دشمن هنر نیست.

در زمان حافظ چهار امیر پشت سر هم بر شیراز حکومت کردند که یکی از آنها شاه شیخ ابو اسحاق است - البته اسمش شیخ است، اما شیخ نبوده - حافظ هم در چند جا اسم او را آورده؛ چون به او خیلی علاقه‌مند بوده است. شاه شیخ ابو اسحاق، هم جوان، هم زیبا و هم بسیار عیاش بوده است. امیر مبارز الدین - که یکی از پادشاهان آن منطقه بود - از کرمان حرکت کرد و به طرف شیراز آمد قصد داشت این شهر را بگیرد. برای حمله به شیراز، آرام می‌آمد تا شیرازیها نفهمند و او ناگهان شیراز را محاصره کند و فرصت دفاع به آنها ندهد. بعضی از مردم از ماجرا آگاه شدند، مأموران حکومت هم قضیه را فهمیدند؛ اما کسی اصلاً جرات نمی‌کرد موضوع را به شاه شیخ ابو اسحاق خبر دهد، دشمن نزدیک شیراز رسید و تمام منطقه جلوی حصار شیراز را اردو زد. وزیر شاه شیخ ابو اسحاق بالاخره دید این طوری نمی‌شود؛ فردا دشمن به شهر حمله می‌کند و پادشاه خبر ندارد که دشمن پشت شهر است. آیا این برای یک مسؤول هنر است که نداند دشمن کجاست؟! وزیر پیش شاه شیخ ابو اسحاق آمد، اما دید جرأت نمی‌کند مستقیم به او بگوید. لذا از راهش وارد شده گفت هوا خیلی خوب و بهاری است و صحرا سبزه‌زار است؛ آیا میل ندارید بالای پشت بام قصر بروید و بیرون را تماشا بکنید؟ به این بهانه پادشاه را از داخل قصر بیرون کشید و بالای قصر برد. وقتی پادشاه روی پشت بام رفت و نگاه کرد، دید کسانی در بیابان اردو زده‌اند؛ گفت این اردو مربوط به کیست؟ گفت متعلق به امیر مبارزالدین است. گفت چه موقع آمده‌اند؟ گفت - مثلاً - ده روز است. این پادشاه بی‌غیرت و بی‌عرضه به جای این که بلافاصله بیاید و لباس جنگ بپوشد - البته بعد هم جنگ کرد و ابتدا اسیر و

سپس کشته شد- گفت اینها حیفشان نیامد در این هوای خوش بهاری به جنگ آمدند! این طوری نمی‌شود انسان مسئولیتهای مهم جامعه را بر عهده بگیرد.

● نظر شما راجع به «خشونت» چیست؟ شما از رحمت و منطق و گفتگو می‌گویید، اما همچنان کسانی از جناحهای گوناگون بر طبل خشونت می‌کوبند؛ این را چگونه باید علاج کرد؟ □ دربارهٔ خشونت از دو منظر می‌شود نگاه کرد: یا به عبارتی این طور بگوییم. در دو فاز می‌شود مسألهٔ خشونت را مورد ملاحظه قرار داد: یک فاز اخلاقی و حقوقی است. یک فاز تبلیغاتی و جنگ روانی است؛ اینها را نباید با هم مخلوط کرد. در زمینهٔ حقوقی و اخلاقی تکلیف ما با خشونت معلوم است. بارها هم گفته‌ایم که هرکس به صورت غیر قانونی به حقوق افراد تعدی می‌کند و خشونت می‌ورزد، محکوم است، اسلام هم عقیده‌اش همین است. در اسلام حتی مجازاتهایی مثل حد و قصاص و امثال اینها، برای جلوگیری از خشونت است.

آن کسی که آدمکشی و دزدی در سرش اوست، برای این که جلوی او را بگیرند حد و قصاص و مجازاتی معین کرده‌اند؛ در این باره هیچ بحثی نیست؛ بنده بارها گفته‌ام، در نماز جمعه هم گفته‌ام که با یکی دانستن معنای خشونت و مجازات اسلامی مخالفم؛ از هر جناحی هم باشد، فرق نمی‌کند، وقتی کار بدی صورت گرفت، نمی‌شود گفت که مثلاً فلان جوان خوب، یا فلان جوان فلان جناح، یا فلان جوان وابسته به فلان جا این کار را کرده، پس از بدی آن کار یک مقدار کم می‌شود، نه، وقتی بد است، بد است؛ در این هیچ بحثی نیست. اما یک فاز تبلیغاتی هم وجود دارد که یک جنگ روانی علیه انقلاب راه انداخته است. اولین بار چه کسانی اسم خشونت را به عنوان یک نقطهٔ منفی برای کشور ما در دنیا مطرح کردند؟ همان کسانی که دستشان تا مرفق در خون بیگناهان فرو رفته است- یعنی آمریکاییها- همان کسانی که تا حالا هر کسی را می‌خواستند، در دنیا غیر قانونی ترور می‌کردند؛ اما حالا می‌خواهند آن را قانونی کنند! اینها هستند که از خشونت دم می‌زنند و خشونت را ترویج می‌کنند؛ رادیوی صهیونیستی و صهیونیستها هستند که راجع به خشونت بحث می‌کنند؛ اینها به صورت مسائل سیاسی و تبلیغاتی مطرح می‌شود؛ چیزی نیست که انسان بتواند آن را به عنوان یک واقعیت در نظر بگیرد، تا بخواهد دربارهٔ آن اظهار نظری بکند؛ از این هم نباید غفلت کرد. عده‌ای تشنهٔ قدرتند، یا مریضند و یا سفیهند؛ لذا همان حرفها را مجدداً تکرار می‌کنند. امام بزرگوار را که مظهر رحمت و عطوفت بود، به خشونت متهم می‌کنند. امام یک انسان عارف و حقیقتاً مظهر رحمت بود؛ مردی که آن گونه با صلابت انقلاب را پیش می‌برد، در مقابل مسائل عاطفی آن قدر دقیق بود، من چند بار این را در شخص امام تجربه کردم.

در یکی از سفرهای من به یکی از استانهای کشور، مادر اسیری که بعد فرزندش به شهادت رسید، پیش من آمد و جمله‌ای را که حاکی از ارادت به امام بود، گفت و تأکید کرد که من آن را به ایشان بگویم. من آمدم به امام گفتم، دیدم ایشان مثل یک انسان به شدت رنجور درهم شد و اشک چشمش را پر کرد.

در زمان جنگ نیز که بچه‌ها قلکهای پولشان را برای کمک به جبهه به نماز جمعه آورده بودند و هدیه می‌کردند، من فردای آن روز خدمت امام رفتم. ایشان این منظره را از تلویزیون دیده بودند و به قدری به هیجان آمده و متأثر به نظر می‌رسیدند که من واقعاً تعجب کردم! امام مظهر احساس بود؛ انسانی عطوف، مهربان و به شدت عاطفی بود یک انسان این طوری را به قساوت متهم کنند، چرا؟ چون در زمان او- در قضیه عملیات مرصاد- حکم قانون نسبت به یک عده محارب و آدمکش جنایتکار اجرا شده بود. عده‌ای با این مردم جنگیده بودند، که مجازات مشخصی هم در قانون دارد. امام هم امر قانون را اجرا کرده بود. البته امام که این کار را نکرده بود؛ دستگاههای مسئول آن موقع انجام داده بودند؛ اما امام را به قساوت متهم می‌کردند! الان هم یک عده آدم غافل، یا سفیه، یا بی‌اطلاع از نقشه دشمن، اینها را در داخل تکرار می‌کنند؛ اینها واقعاً ظلم است. کسی بیاید این را- که یک دعوی تبلیغاتی و یک جنگ روانی علیه انقلاب و امام و ارزشهای اسلامی است- به عنوان مبارزه با خشونت مطرح کند؛ این به مسأله خشونت چه ربطی دارد؟ نظر همه درباره خشونت معلوم است. همان وقتها امام علیه کسانی که گاهی در بعضی از برخوردها با آدمهایی که ظواهر را رعایت نمی‌کردند، قدری تندی به خرج می‌دادند، اطلاعیه تندی صادر کردند. آنها نیروهای انقلاب بودند، اما امام حتی علیه آنها اطلاعیه صادر کرد؛ چون خشونت به خرج می‌دادند و کارشان غیرقانونی و غیر منطقی بود.

● چه تسهیلاتی برای اشتغال و ازدواج دانشجویان در نظر گرفته شده است؟

□ در همین دیداری که چندی پیش با شورای عالی انقلاب فرهنگی داشتم، مجدداً درباره اشتغال فارغ‌التحصیلان- که به نظر من بسیار مسأله مهمی است- تذکر دادم و دنبال آن هستم. اخیراً هم به بعضی از مسئولان بلند پایه کشور، به خصوص به شورای عالی اشتغال توصیه کردم، که به حمدالله ترتیب اثر هم داده شد و کارهایی را دارند انجام می‌دهند. امیدواریم که بخشی از مشکل اشتغال نیروهای متخصص- که خیلی مهم است- به همت مجلس و دولت و شورای عالی انقلاب فرهنگی و مسئولان ذیربط حل بشود. البته یک مقدار آن هم مربوط به وضع کلی اقتصاد کشور است که نمی‌توان به رفع تمام مشکل در کوتاه مدت امیدوار بود، اما یقیناً کارهای مهمی را می‌شود انجام داد. البته مسأله

اشتغال با مسئله ازدواج ارتباط هم دارد و یکی از موانع ازدواج، همین مسئله اشتغال است؛ لیکن در مورد ازدواج، من عرض بکنم عزیزان من! موانع فرهنگی ازدواج را دست کم نگیرید. ازدواج برای جوانها لازم است و جوانها هم آن را می‌خواهند؛ اما موانعی هم وجود دارد؛ ولی همه موانع، اقتصادی نیست؛ موانع اقتصادی بخشی از مشکل است؛ عمده موانع فرهنگی است - عاداتها، تفاخرها، تکاثرها، چشم و هم چشمیها، تجمل‌طلبی‌ها - اینهاست که یک مقدار نمی‌گذارد آن کاری که باید انجام بگیرد، صورت بگیرد. باید خود شما و خانواده‌هاتان این گره‌ها را باز کنید. من از این ازدواجهای دانشجویی که هر سال برگزار می‌شود، بسیار خشنود و خرسندم. اگر عادت کنند که ازدواجها را ساده، بی‌پیرایه و بی‌تشریفات انجام بدهند، فکر می‌کنم که خیلی از مشکلات حل خواهد شد. اساس ازدواج در اسلام بر سادگی است؛ در اوایل انقلاب هم همین طور بود؛ منتها متأسفانه این فرهنگ تکاثر و تفاخر و سرمایه‌داری یک خرده کار را مشکل کرد؛ متأسفانه بعضی از مسئولان هم با ازدواجهای خانواده‌هاشان، مشکلاتی را درست کردند.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

